

دکتر رضا ایران‌دوست تبریزی*

پیکارهای قلمی ویکتور هوگو علیه ناپلئون سوم^۱

چکیده

ویکتور هوگو، شاعر و رمان‌نویس نامدار قرن نوزدهم فرانسه و رئیس مکتب رمانتیسم است. او، با توجه به اعتقاد راسخی که به رسالت و تعهد شاعر در قبال جامعه خویش داشت، با نشان دادن نابسامانیهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، نظیر جهل و فقر و استبداد، در ایفای این تعهد، تلاش خستگی‌ناپذیری به عمل می‌آورد. نوشته‌های منظوم و مثنوی او مشحون از مبارزه علیه این نابسامانیها است. در این مقاله، ضمن یک بحث کلی در این زمینه، به توضیح مشروح مبارزات قلمی او با ناپلئون سوم پرداخته‌ایم.

ویکتور هوگو (۱۸۸۵ - ۱۸۰۲)، شاعر و رمان‌نویس فرانسوی، یکی از چهره‌های درخشان ادبیات قرن نوزدهم جهان است. طول عمر و گوناگونی و

فراوانی آثار او موجب شده است که این قرن را، در قلمرو تاریخ ادبیات فرانسه، "قرن ویکتور هوگو"^۲ بنامند. اگر چه پیش از او، روسو، شاتوبریان و مادام دوستال^۳ خطوط اولیه مکتب رمانتیسم را ترسیم کرده بودند، اما این هوگو بود که با چاپ دیباچه نمایشنامه "کرومول"^۴ در سال ۱۸۲۷، آغاز این نهضت ادبی را رسماً اعلام کرد، با خلق شاهکارهای جاویدان اصول آن را عینیت بخشید و تا پایان زندگی طولانی و از لحاظ ادبی پرثمر خویش، به این مکتب وفادار ماند.^۵

در این مقاله به بررسی گوشه‌ای از مبارزات قلمی او با ناپلئون سوم خواهیم پرداخت و در این زمینه به برخی از آثار منظوم و منثور او که صرفاً در مخالفت با امپراتور نوشته شده است، اشاره خواهیم کرد.

هوگو جزو شعرا و نویسندگانی است که در قلمرو مسایل سیاسی و اجتماعی تلاش گسترده‌ای داشته است. انگیزه او در پرداختن به این فعالیت‌ها، به ادعای خود وی، رسالتی است که بر دوش او سنگینی می‌کند، زیرا او بر این باور است که شاعر در جامعه خود مسؤولیت رهبری را بر عهده دارد، او همچون پیامبری است که باید در سرنوشت هموعان خویش دخالت مسؤولانه و مستمر داشته باشد، در احقاق حقوق مردم بکوشد، با جهل و فقر، و زورگویی و بهره‌کشی بستیزد، و بالاخره، در تنویر افکار هموعان خود تلاشی خستگی‌ناپذیر داشته باشد.

او در سال ۱۸۳۹، به کسی که وی را به کناره‌گیری از کار شاعری توصیه می‌کرد، در شعری با عنوان "کار شاعر"^۶ - که به سبب طولانی بودن، تنها قسمتهایی از آن را نقل می‌کنیم - چنین پاسخ می‌دهد:

"... خواست خداوند این است که در روزهای دشوار،
هر فردی تلاش و خدمت کند.

وای بر کسی که به هموعان خود بگوید:
 من راه بیابان را در پیش می‌گیرم!
 وای بر کسی که، آن‌گاه که کینه و انزجار
 ملت پریشان حال را می‌آزارد،
 پای‌افزار برمی‌گیرد و فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد!
 ننگ بر اندیشمندی که آن چنان دچار زبونی می‌شود
 که مانند یک آوازخوان دوره‌گرد
 از دروازه شهر بیرون می‌رود!
 شاعر در روزهای لاقیدی و بی‌ایمانی می‌رسد
 تا ایام بهتری را تدارک ببیند.
 او فراهم آورنده مدینه فاضله است!
 او از این خاکدان، دیده بر جای دیگری دوخته است.
 این او است که باید مانند پیامبران،
 بی توجه به مدح و قدح‌ها،
 در دست خویش، که همه چیز در آن جای می‌گیرد،
 مشعلی را به حرکت در آورد
 و آینده را بر فراز تمام سرها روشن کند! ...
 ای ملت‌ها! به شاعر،
 این اندیشمند مورد احترام، گوش فرا دهید!
 در شبهای شما، که بدون او ظلمانی است،
 تنها او است که پیشانی درخشانی دارد.
 تنها او است که تاریکی زمان‌های آینده را می‌شکافد
 و حوادثی را که هنوز رخ ننموده است، تشخیص می‌دهد ...
 او می‌درخشد و انوار خود را
 بر روی حقیقت ابدی می‌افشاند
 و آن را با یک درخشش شگفت‌انگیز
 برای جانها و افکار روشن می‌سازد.
 او با نور خود، شهر و بیابان،
 کاخ و کوخ، و دشتها و کوهها را لبریز می‌کند

و از آن بالا این حقیقت را برای همه مکشوف می‌سازد؛
 زیرا، شعر ستاره‌ای است که سلطان و شبان را
 به سوی خداوند رهنمون می‌شود.^۸

هوگو در مقدمه دیوان "نדהای درونی"^۹ نیز درباره جایگاه شاعر در اجتماع و وظایف او به طور مبسوط سخن می‌گوید. در این جا بخشی از اظهارات او را نقل می‌کنیم:

"...در این به هم ریختگی انسان‌ها، مکتب‌ها و گرایشها، که هر روز یکی از آثار قرن حاضر را مورد هجوم جدی قرار می‌دهد، شاعر یک وظیفه مهم دارد. در این جا، بدون آن‌که به نقش تربیتی او اشارتی داشته باشیم، می‌گوییم که بالا بردن رویدادهای سیاسی ارزشمند تا حد اتفاقات تاریخی، در حیطه وظایف او است. برای این منظور، او باید آن نگاه پرطمأنینه را که تاریخ به گذشته می‌اندازد، بر روی معاصران خود بیفکند، او باید بدون آن که تحت تأثیر توهمات ظاهری، خیال‌پردازیهای دروغین و دوستی‌های گذرا قرار گیرد، از آغاز کار همه چیز را مد نظر داشته باشد... او باید به دور از جار و جنجال‌ها، تزلزل‌ناپذیر و سخت‌گیر و خیرخواه باشد. گاهی - اگر چه برای او دشوار است - با گذشت، و همواره - اگر چه دشوارتر است - بی طرف بماند... او باید به همه چیز توجه کند، در همه موارد صمیمی و در تمام امور بی‌غرض باشد و همان گونه که در جای دیگر گفتیم، به کینه و شکایت دل نسپارد، بر حسب اقتضای زمان، به عنوان یک انسان، برآشفته شود و به عنوان یک شاعر نرمخو و آرام باشد. بالاخره، در این زمان که تنش‌های عقیدتی در جریان است، و در بحبوحه کشمکش‌های شدید که عقل او باید بدون کزروی تحمل کند، این هدف جدی را همواره در اندیشه داشته باشد: پذیرش تمام جنبه‌های شریف و بزرگوارانه احزاب و رده‌جنبه‌های نامقبول و زشت آنها."^{۱۰}

این توجه ویکتور هوگو به ماهیت و اهمیت رسالت شاعر از سال ۱۸۳۰ و پس از آزردهی خاطر او از لوئی فیلیپ^{۱۱} جدی تر شد. دلیل این رنجیدگی، ممنوعیت نمایشنامه "پادشاه تفریح می کند"^{۱۲} او به دستور لوئی فیلیپ بود. این پیشامد روابط نزدیک هوگو را با پادشاه دچار تیرگی کرد. البته در سال ۱۸۲۹ نیز نمایشنامه دیگر او "ماریون دولرم"^{۱۳}، توسط شارل دهم،^{۱۴} آخرین پادشاه خاندان "بوربن" ممنوع شده بود. این برخوردهای تنش زا موجب شد که بذخشم و کینه در دل هوگو کاشته شود و او بیش از پیش به بحث و نگارش در باب مسایل سیاسی و اجتماعی پردازد.

در این سالها، "سن سیمونین"^{۱۵}ها، طرفداران مکتب اصلاحات سیاسی-اجتماعی، با اعلام این که کار ادبی و هنری در صورتی ارزشمند و مفید خواهد بود که گرهی از مشکلات اقشار محروم جامعه را بگشاید، نظر هنرمندان، نویسندگان و شعرا را به خود جلب نمودند. مکتب رمانتیسیم به سبب ویژگی انسان دوستانه ای که داشت تحت تأثیر این اندیشه قرار گرفت. لامارتین، شاعر نامدار رمانتیسیم، نخستین کسی بود که به فعالیت در این زمینه همت گماشت. او با بهره گیری از موقعیت سیاسی و اشتهار ادبی بلامنازع خود، در سال ۱۸۳۴، طی یک سخنرانی اعلام نمود که مسایل اجتماعی مقدم بر مسایل سیاسی است. پس از او، لامونه،^{۱۶} باریه،^{۱۷} ژرژسان^{۱۸} و دیگران، در نوشته های خود محرومیت های مادی و فرهنگی طبقات فقیر جامعه را منعکس نمودند.

هوگو از یک سو می خواست استقلال فکری خود را حفظ کند و از سوی دیگر بسیار شایق بود که در زمینه مسایل اجتماعی نقش مهمی داشته باشد. او که خود در دوران جوانی مدتی طعم تلخ تنگدستی را چشیده بود،^{۱۹} تمام محرومیت ها را ناشی از این واقعیت می دانست: "عده ای مالک همه چیز هستند و

دیگران هیچ چیز ندارند." در همین جو فکری بود که در سال ۱۸۳۰، طرح نگارش رمان اجتماعی "بینویان" را ریخت: ویکتور هوگو نابسامانیهای جوامع انسانی، نظیر جهل و فقر را نتیجه بی‌توجهی اجتماع و بی‌کفایتی حکومت‌ها می‌داند. شخصیت‌های اصلی رمان "بینویان": ژان والژان، فانتین، کوزت، گاورش و حتی ژاور، هر کدام به گونه‌ای قربانی بی‌توجهی اجتماع، و به‌ویژه، انعطاف‌ناپذیری قانون هستند. قانونی که شفقت نمی‌شناسد و با روح ملاحظت و خیرخواهی بیگانه است. رمان "بینویان" نوعی دفاعیه از این فراموش‌شدگان جامعه است که ادعا دارد، در صورتی که قوانین دارای روح خیراندیشی و ترحم باشد و به جای داوری درباره ظواهر، به ریشه‌یابی بیماری‌های اجتماعی بپردازد، سرگذشت انسانهایی نظیر شخصیت‌های "بینویان" غیر از آن خواهد بود که در این رمان شاهد آن هستیم.

در مقدمه این رمان، که به بسیاری از زبانهای دنیا ترجمه شده، آمده است: "تا زمانی که جهل و فقر در روی زمین وجود داشته باشد، کتابهایی از این قبیل بی‌فایده نخواهد بود"^{۲۰}

به عقیده هوگو، شرم‌آورترین و هولناک‌ترین محرومیت‌ها، محرومیت کودکان گرسنه بی‌سرپرست است. او در یکی از اشعار خود در توصیف چهار کودک بی‌سرپرست چنین می‌نویسد:

"هر چهار نفرشان که به فرشتگان شباهت داشتند، روی زمین نشسته بودند و تکه نان سیاهی را که از درون گل ولای پیدا کرده و در میان خود تقسیم کرده بودند، می‌خوردند. این کودکان به قدری گرفته و اندوهگین بودند که هر مادری با دیدن آنان به گریه می‌افتاد. نظیر این کودکان معصوم محکوم، همه روزه باشکم گرسنه، از پای دیوارهای من و شما می‌گذرند"^{۲۱}.

روشن است که ارائه این گونه مطالب برانگیزاننده نمی‌توانست به مذاق زمامداران راحت‌طلب خوشایند باشد، زیرا موجب بیداری و خیزش توده‌های محروم می‌شد و مشکلات فراوانی را برای آنان فراهم می‌آورد. در دوران پادشاهی لوئی فیلیپ قیامهای خونین متعددی علیه او به وقوع پیوست. این قیام‌ها سرانجام به انقلاب ۱۸۴۸ و سقوط پادشاه منجر شد.

یکی دیگر از مسایلی که هوگو را در برابر حکومت‌ها قرار می‌داد، مخالفت شدید او با مجازات اعدام و وضع بسیار نامطلوب زندانها و زندانیان بود. او همواره، حتی زمانی که با زمامداران روابط نسبتاً خوبی داشت، فریاد اعتراض خود را علیه قانون جزایی فرانسه بلند کرده‌است. شکنجه‌های اعمال شده در زندانها، اختلاط زندانیان و نقش منفی زندانبانان و از همه مهمتر، بی‌اعتنایی قانون جزایی به علل ارتکاب جرم، از مواردی بود که او در سخنرانی‌ها، رمانها و اشعار خود مطرح می‌نمود. او به طور خستگی‌ناپذیری از زندانها بازدید می‌کرد، با زندانیان به گفتگو می‌پرداخت و حتی گاهی در مراسم مجازات اعدام حضور می‌یافت.

نخستین رمانهای هوگو که تحت عنوان "آخرین روز یک محکوم"^{۳۳} و "کلودلگره"^{۳۴} در سالهای ۱۸۲۸ و ۱۸۳۴ انتشار یافت، ثمره این بازدیدها و گفتگوها بود. رمان نخست، وضع روحی محکوم به اعدامی را توصیف می‌کند که از روز مجازات خود اطلاع دارد؛ رمان دوم شرایط غیر قابل تحمل زندانها و خشونت‌های ددمنشانه زندانبانان را به تصویر می‌کشد.

در رمان "بینویان"، شاهد تأثیرات منفی وضع زندان در شخصیت ژان والژان هستیم. او که برای سیر کردن شکم خواهرزادگان یتیم خود قرص نانی روده و زندانی شده‌است، در اثر فضای نامطلوب زندان و رفتار سوء زندانبانان،

به جای آن که به سوی ندامت و اصلاح کشیده شود، حالت روحی و خوی حیوان‌رمنده درنده‌ای را یافته‌است که پس از رهایی از بند، نمونه بی‌عاطفگی و سخت‌دلی است. هوگو نشان می‌دهد که اجتماع و قانون هر دو در سرنوشت اسفناک ژان‌والژان دخالت دارند: اجتماع با بی‌توجهی به وضع اندوهبار معیشت او، وی را به دزدی سوق داده و روانه زندانش می‌کند؛ قانون جزایی نیز که به صورت زندانها نمودمی‌یابد، از او یک جانی بیرحم و بی‌عاطفه می‌سازد که حتی سکه پول کودک فقیری را می‌رباید و در خانه "میریل"^{۳۳}، این کشیش فرشته‌خو که در بحرانی‌ترین ساعات زندگی ژان‌والژان، آغوش پرمهر خود را برای استقبال از این خانه به دوش مطرودگشوده و پس از سیر کردن او، رختخواب گرم و نرم خود را برای استراحت وی اختصاص داده‌است، نیمه شب، دست به دزدی لوازم منزل می‌زند.

اما بررسی زوایای زندگی خصوصی ویکتور هوگو نشان می‌دهد که موضع‌گیری‌های سیاسی او همواره ریشه در باورها و آرمانهای خیرخواهانه و انسان‌دوستانه او نداشته‌است. منحنی تحولات فکری و عقیدتی او در قلمرو سیاست و حتی دین، چنان تابع احوال شخصی و شرایط اجتماعی او است که گاهی تلون مزاج شاعر را به روشنی مشخص می‌کند، چرا که عوامل گوناگونی نظیر حب و بغض، و تظاهر و فزون‌خواهی در این موضع‌گیریها دخالت داشته‌است.

او در زندگی سیاسی خود به ترتیب سه مرحله طرفداری از امپراطوری ناپلئون بناپارت، هواداری از رژیمهای سلطنتی و بالاخره جمهوری‌خواهی را تجربه کرده‌است. در نوجوانی، بر حسب مقتضیات زندگی خانوادگی، علاقه‌مندی او به ناپلئون بناپارت حد و حصری نداشت. در شعری که در

سیزده سالگی سروده است می گوید: "ناپلئون بزرگ مانند یک شیر می جنگد".
 علاقه هوگوی نوجوان به امپراطور متأثر از پدرش بود، زیرا پدر هوگو
 ژنرال ارتش ناپلئون و دوست وفادار او بود که به خاطر شایستگی هایش
 در خدمت به امپراطور، در سی و شش سالگی به درجه ژنرال ارتقاء یافت.
 پس از سقوط امپراطوری ناپلئون اول در سال ۱۸۱۵ و بازگشت
 بوربن ها به سلطنت، که تا سال ۱۸۳۰ دوام یافت، هوگو، به تبعیت از مادر خود که
 سلطنت طلب بود، به این سوگرایش یافت و حتی برای دفاع از برنامه های این
 رژیم به انتشار مجله "کنسرواتور" اقدام نمود. دوستی او با لامارتین نیز امکان ورود
 او به جمع سلطنت طلبان را فراهم ساخت. اما همان گونه که قبلاً به آن اشاره شد،
 اختلاف او با شارل دهم، آخرین پادشاه خانواده بوربن، او را بر آن داشت تا علم
 مخالفت برافرازد و آرزوی تحقق یک انقلاب را که علائم بروز آن در آخرین
 سالهای سلطنت این خاندان مشهود بود، در دل پیروراند. به همین سبب انقلاب
 سال ۱۸۳۰ را که به سقوط بوربن ها منجر شد "انقلاب تحسین آمیز و مسحورکننده"
 می نامد.^{۲۵}

پس از انقلاب ۱۸۳۰، رژیم پادشاهی دیگری توسط لوئی فیلیپ
 در فرانسه استقرار یافت و تا سال ۱۸۴۸ دوام پیدا کرد. هوگو که خود
 را مخالف رژیم سلطنتی نشان داده بود، از این رخداد برآشفته نشد، زیرا او گاهی
 منافع شخصی را بر مصالح جامعه ترجیح می داد! به همین سبب، به امید آن که در
 دربار لوئی فیلیپ تقرب یابد و از این خوان ینما او نیز لقمه ای برچیند، با شاه از
 در دوستی درآمد. او حتی در برخی از جلسات خصوصی پادشاه نیز
 حضور می یافت. شاعر اگر چه در طول هیجده سال سلطنت لوئی فیلیپ، بارها در
 گفته های خود آرزوی استقرار نظام جمهوری را نموده بود، اما همچنین،

عقیده داشت که هنوز شرایط لازم برای این شیوه حکومتی فراهم نشده است و مردم از لحاظ شعور اجتماعی چندان استحقاق و آمادگی پذیرش آن را ندارند؛ به همین سبب در انقلاب ۱۸۴۸ که به سقوط لوئی فیلیپ انجامید، تلاش گسترده‌ای را در جهت دفاع از رژیم سلطنتی به کار بست، تا جایی که ملت خشمگین، که در میدان باستیل گرد آمده بود، علیه او شعار "مرگ بر سناتور فرانسه" را سرداد.

اما بیشترین فعالیت قلمی هوگو در قلمرو سیاست، از سال ۱۸۴۸، یعنی از تاریخ سقوط رژیم پادشاهی و آغاز دوران ریاست جمهور لوئی ناپلئون، برادرزاده ناپلئون اول، که بعدها ناپلئون سوم لقب یافت، شروع می‌شود. پس از انقلاب سال ۱۸۴۸، لوئی ناپلئون نامزدی خود را برای ریاست جمهوری اعلام کرد. او در انتخابات با اختلاف بسیاری گوی سبقت را از رقیبان خود ربود. ویکتور هوگو که زمینه را برای انتخاب او مساعد یافته بود، به امید بهره‌مندی از الطاف رئیس جمهور آینده، برای پیروزی لوئی ناپلئون تلاش فراوانی کرده بود. اما پس از انتخاب او به مقام ریاست جمهور، کاخ رؤیاهای شیرین او فروریخت، چرا که برخلاف انتظارش، چندان مورد عنایت و حمایت رئیس جمهور قرار نگرفت.

این پیش‌آمد غیر منتظره هوگو را آزرده خاطر نمود. از سوی دیگر، ظهور نشانه‌های خودکامگی در شیوه حکومت لوئی ناپلئون که از کودتای قریب‌الوقوع او علیه ملت فرانسه خبر می‌داد نیز نگرانی شاعر را دوچندان کرد. بنابراین بارئیس جمهور بنای ناسازگاری را گذاشت و در برابر او جبهه‌گیری نمود. او که در سال ۱۸۴۹ به عضویت مجلس قانونگذاری در آمده بود، طی نطقهای آتشین خود مردم فرانسه را از خطری که در کمین بود، آگاه می‌کرد.

بالاخره در سال ۱۸۵۱ لوئی ناپلئون با زیر پا گذاشتن سوگندی که در جهت وفاداری به نظام جمهوری و ملت فرانسه یاد کرده بود، کودتا نمود و خود را امپراتور خواند.

نمایندگان مردم از جناح چپ برای مقابله با این عهدشکنی و خیانت، هسته مقاومتی تشکیل دادند و با یاری مردم خیابانها را سنگر بندی کردند. هوگو، پس از مرگ یکی از نمایندگان مجلس در روی سنگر، مردم و به ویژه ساکنان حومه پاریس را به خیزش و مقابله جدی با امپراتور فراخواند. او که از سوی رژیم تحت پیگرد قرار گرفته بود، در یازدهم دسامبر همان سال ناگزیر شد با یک گذرنامه جعلی فرانسه را به مقصد بلژیک ترک کند و بدین ترتیب تبعید نوزده ساله او که تا سال ۱۸۷۰ ادامه یافت، آغاز شد.

در این "هجرت"، هوگو کوله باری سنگین از کینه ناپلئون سوم را همراه داشت که گرانباری آن دل و جان او را می آزرده. او که آمال خود را بر باد رفته می دید، دستخوش یأس و اندوه ژرفی بود، بنابراین، برآن شد تا با خامه خود جامه نیرنگ امپراتور را بدرد و داغ ننگی را که بر پیشانی او نقش بسته بود، به جهانیان و به ویژه، به مردم فرانسه نشان دهد.

تبعید نوزده ساله هوگو در زندگی ادبی او جایگاه مهمی دارد. اکثر شاهکارهای منظوم و منثور او در این دوران خلق شد. در این میان، خمیر مایه آثار نخستین سالهای اقامت او در بروکسل، کینه امپراتور است. او از فردای روز ورودش به بلژیک به نگارش کتابی به نام "تاریخ یک جنایت" اقدام می کند. در این مورد در مقدمه کتاب چنین می نویسد:

"همان گونه که گفتم، داستان کودتا را دستی که هنوز از مبارزه علیه آن گرم است، به رشته تحریر درآورد. بلافاصله از یک تبعیدی مورّخی ساخته شد.

او خواست که از این جنایت، که خاطره انزجار آمیزی از آن در ذهن داشت، چیزی فراموش نشود و بدین ترتیب کتاب حاضر فراهم آمد^{۲۷}

هوگو در این کتاب به شرح جزء به جزء وقایع مربوط به کودتای ۱۸۵۱ می‌پردازد. او با یک نثر شیوا و در عین حال، نیشدار، ناگفته‌ها را می‌گوید و تلاش دارد تا چهره بسیار کربهی از امپراطور ارائه دهد. در این جا نمونه‌هایی را از کتاب "تاریخ یک جنایت" نقل می‌کنیم:

"لوئی بناپارت در هر لحظه که سپری می‌شود، در جنایت خود گام دیگری برمی‌دارد، در قاموس او هیچ چیزی از تعدی مصون نیست و هیچ چیز مقدسی وجود ندارد. صبح امروز نمایندگان مجلس را مورد هتک حرمت قرارداد، چند ساعت بعد آنان را دستگیر کرد، فردا و شاید در همین لحظه خون آنان را خواهد ریخت. آری، او به ما هجوم می‌آورد، ما نیز بر او بتازیم، خطر بزرگتر می‌شود، ما نیز پایه‌پای خطر بزرگتر شویم"^{۲۸}

هوگو، در نخستین روزهای کودتای لوئی ناپلئون، هنگامی که سوار بر کالسکه از خیابانهای مملو از سربازان امپراطور عبور می‌کند، ناگهان برآشفته شده و آنان را مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد و درباره خیانتی که در حق ملت صورت گرفته است، با آنان سخن می‌گوید. او در کتاب "تاریخ یک جنایت" جریان آن روز را این گونه نقل می‌کند:

"ما (هوگو و راننده کالسکه) از برابر افرادی که سردوشی پهنی داشتند، گذشتیم (...). ناگهان هیجانی که شب گذشته در مقابل هنگ زره پوش به من دست داده بود، بر من مستولی شد. مشاهده قاتلان میهن، که گستاخ از یک پیروزی آسان و بی دغدغه، در چند قدمی و در روبه روی من صف کشیده بودند، از تحمل من فراتر بود، نتوانستم خویشتن داری کنم، حمایل خود را برداشتم و در مشت گرفتم

و در حالی که سر و دستم را از شیشه به پایین کشیده شده کالسکه بیرون آورده بودم و حمایلم را تکان می‌دادم، فریاد زدم:

"سربازان، به این حمایل نگاه کنید، این سمبول قانون است، این مجلس ملی مجسم است. این حمایل هر جا باشد، حق آن جا است بنابراین، آن چه حق به شما دستور می‌دهد، این است: شما را فریفته‌اند، به سوی وظیفه بازگردید. کسی که با شما سخن می‌گوید، یک نماینده ملت است و نماینده ملت نماینده ارتش است. سربازان، شما پیش از آن که به کسوت سربازی درآیید، روستایی و کارگر بودید، شما هموطن نیز بودید و حالا هم هموطن هستید. پس ای هموطنان وقتی که با شما صحبت می‌کنم، به من گوش بسپارید. تنها قانون حق دارد که به شما فرمان دهد. اما، امروز قانون مورد بی حرمتی و تجاوز قرار گرفته است. از سوی چه کسی؟ از جانب شما. لوئی ناپلئون شما را به سوی یک جنایت سوق می‌دهد. ای سربازان که افتخار و شرف ملت هستید، به من گوش فرادید، چرا که من تکلیف هستم. ای سربازان، لوئی ناپلئون جمهوری را به قربانگاه می‌برد. از جمهوری دفاع کنید. لوئی ناپلئون یک راهزن است. تمام همدستان او همراه او به زندان خواهند رفت. آنان از هم اکنون در زندانند. هر کس شایسته زندان باشد، در زندان است. درخور زنجیر بودن، آن را با خود داشتن است. این مرد را که در رأس شما قرار دارد و به خود جرأت می‌دهد که بر شما فرمان براند، نیک بنگرید. شما او را یک ژنرال می‌انگارید؛ حال آن که او یک جانی است."

"سربازان مات و مبهوت شده بودند."

"فردی که در آن نزدیکی بود (من از این روح بزرگ و فداکار سپاسگزارم) بازوی مرا فشار داد و در گوشم گفت: شما خود را آماج تیرباران خواهید ساخت، اما من نه چیزی می‌دیدم و نه چیزی می‌شنیدم. در حالی که حمایلم را مدام تکان می‌دادم، گفتم... "۳۹".

در بخش دیگری از این کتاب، هوگو خشم و نفرت خود را متوجه کاخ الیزه^{۳۰}، محل استقرار امپراطور و درباریان می‌کند و در حالی که تاریخ را مخاطب قرار می‌دهد، امیدوار است که سرانجام روزی وارد این کمینگاه خائنان به ملت خواهد شد و رازهای نهفته دهشتناک آن را برای مردم کشورش

بر ملا خواهد کرد:

"آری، ای تاریخ، با لگدی که به در این کاخ خواهم زد، همراه تو وارد آن خواهم شد! یقه تمام مستبان سوءقصدها را در حال ارتکاب جرم خواهم گرفت. با نور خیره کننده حقیقت این خطرگاه تاریک را دفعه روشن خواهم کرد."

"آری حقایق را افشا خواهم کرد. پرده‌ها را خواهم درید، پنجره‌ها را خواهم گشود و الیزه را آن گونه که هست: شرم آور، وحشتناک، ثروتمند، مجلل، خندان، پر زرق و برق و آلوده، به مردم نشان خواهم داد (...). در این جا تفریح و شکم‌چرانی می‌کنند، تا حلقوم می‌خورند و فرانسه را به باد استهزا می‌گیرند! در این جا، در میان شلیک خنده‌ها، میلیونها لوئی^{۳۱} و میلیونها رأی را با هم به جیب می‌زنند. آنان را بسنگرید... آنان گلوی حق را بریده‌اند، آزادی را دهان بسته‌اند، پرچم را مورد هتک حرمت قرار داده‌اند و مردم را لگدمال کرده‌اند و شادمانند..."^{۳۲}

بلافاصله پس از پایان نگارش کتاب "تاریخ یک جنایت"، ویکتور هوگو نوشتن کتاب دیگری را زیر عنوان "ناپلئون کوچک"^{۳۳} آغاز کرد. همان گونه که قبلاً گفته شد، هوگو ارادت و احترام ویژه‌ای به ناپلئون اول قایل بود؛ به همین سبب، هر بار که از بی‌کفایتی‌های لوئی ناپلئون سخن می‌گوید، یاد عم او، ناپلئون اول را گرامی می‌دارد و برادرزاده را داغ ننگی بر پیشانی خانواده بناپارت می‌داند. از این رو است که برای نخستین بار در یکی از سخنرانی‌هایش، لوئی ناپلئون را بر سیل استهزا، و در مقایسه با "ناپلئون کوچک"، "ناپلئون بزرگ"^{۳۴} لقب می‌دهد.

این برخوردهای کینه توزانه موجب شد که لوئی ناپلئون برای دستگیری یا قتل هوگو بیست و پنج هزار فرانک جایزه تعیین کند. ویکتور هوگو در کتاب "تاریخ یک جنایت" به نامه‌ای که الکساندر دوما، نویسنده فرانسوی، در این مورد به بوکاژ، یکی از دوستان هوگو، نوشته است، اشاره می‌کند:

"بوکاژ عزیزم، امروز در ساعت ۶، اعلام شد به کسی که هوگو را بازداشت کند و یا بکشد، ۲۵۰۰۰ فرانک جایزه تعلق خواهد گرفت، شما می دانید او در کجا است. او نباید به هیچ عذری از خانه بیرون بیاید"
 "ارادتمند شما الکساندر دوم" ۲۵

اما هوگو از پای نمی نشیند و به نوشتن کتاب "ناپلئون کوچک" همت می گمارد. نگارش این کتاب، با توجه به شور و شوقی که او برای تمام کردن آن داشت، دو ماه طول می کشد و این کتاب در اوت ۱۸۵۲ در بروکسل چاپ و منتشر می شود. در این زمان هوگو پیشوای تبعیدی ها بود. او برای آن که از پیامدهای نامطلوب انتشار این کتاب در امان بماند، بلژیک را ترک می کند. هوگو در بخشی از این کتاب، پس از آن که به توضیح ماهیت کودتای لوئی ناپلئون می پردازد، چنین می نویسد:

"آن چه مسلم است، این است که مسبب این جنایت یک آدمکش از بی شرم ترین و زیون ترین نوع آن است." ۳۶

در سرتاسر کتاب، هوگو از کشتارهای فراوانی که لوئی ناپلئون مرتکب می شود، نمونه های متعددی نقل می کند. آن چه هوگو را بیشتر خشمگین و شگفت زده می کند، شیوه این آدمکشی ها است:

"به نظر می رسد که آقای بناپارت باید خشنود باشد. تیرباران کردن بی هدف و درهم و برهم افرادی که هویت و شمارشان معلوم نیست، در تاریکی شب، در شان دومارس، ۳۷ در زیر دهنه های پل ها، در پشت دیوارها؛ فرمان قتل افراد ناشناخته را توسط افراد مجهول الهویه صادر کردن (...) این همه برای ارضای حس خودخواهی چیز اندکی است (...) اما آدمکشی در نیمروز،

در وسط شهر، توسط دستگاهی که نامش دادگاه و یا شورای جنگ است، با یک دستگاه دیگر که به وسیله یک درودگر ساخته و تنظیم شده است و گاه و بیگاه روغنکاری می‌شود، اعلام این که این دستگاه^{۳۸} مخصوص فلان ساعت است؛ دو سبد بزرگ آماده کردن و یکی را برای بدن و دیگری را برای سر اختصاص دادند، در ساعت مقرر، قربانی طناب پیچ را به همراه یک کشیش که به او کمک می‌کند، آوردند، باخونسردی اقدام به قتل کردن، تباتی را برای نوشتن صورت مجلس گذاشتن، مراسم آدمکشی را با ژاندارم‌هایی که شمشیرهای آهیخته در دست دارند، احاطه کردن، به نحوی که مردم حاضر در صحنه بلرزند و ندانند چه اتفاقی در جریان است و از خود بپرسند آیا این جلاد است یا یک قاتل، این اعمال گستاخانه‌تر و مهم‌تر است. این تحقیر بسیار بی‌شرمانه و وسوسه‌انگیز اصول قانونی و این سیلی محکم که بر گونه عدالت نواخته می‌شود، است که باید مورد بحث قرار گیرد..."^{۳۹}

اما شیواترین و کوبنده‌ترین حملات قلمی هوگو علیه امپراطور فرانسه، در آثار منظوم او که از سال ۱۸۵۱ به بعد به رشته تحریر در آمده است، جای دارد. مهم‌ترین این آثار، دیوان "کیفرها"^{۴۰} است که هوگو سرودن آن را در هیجدهم نوامبر ۱۸۵۲ شروع کرد و در سی و یکم مه ۱۸۵۳ به پایان رسانید! او در نامه‌ای که در سال ۱۸۵۲ به یکی از دوستان خود می‌نویسد، وی را از نگارش این کتاب آگاه می‌کند. او خشم و نفرت خود علیه ناپلئون سوم را این گونه بیان می‌کند:

"در حال حاضر کتاب منظومی را در دست تهیه دارم که لنگه "ناپلئون کوچک" خواهد بود (...). این، یک سم مهلک جدید است که استعمال آن را در حق ناپلئون ضروری می‌دانم. یک سوی او کباب شده است، اکنون هنگام آن رسیده است که او را روی سیخ برگردانم"^{۴۱}

هوگو اشعار این دیوان را به هفت کتاب (بخش) تقسیم کرده و شش کتاب را به عنوان استهزا، با یکی از ادعاهای شعارگونه امپراطور در زمینه وضع اجتماعی کشور، معنون ساخته است: "جامعه نجات یافته است"، "نظم برقرار شده است"، "خانواده اصلاح گردیده است"، "دین مورد تکریم قرار گرفته است"، "قدرت منزلت یافته است"، "ثبات تأمین شده است". عنوان کتاب هفتم "نجات دهندگان خواهند گریخت"، فرجام کار امپراطور را پیش بینی می کند.

تقریباً تمام اشعار این دیوان مستقیماً و یا به گونه غیرمستقیم به لوئی ناپلئون مربوط می شود. فریاد اعتراض خشم آلود هوگو در سرتاسر کتاب طنین انداز است. او در اشعار خود می کوشد تا مردم فرانسه را علیه امپراطور غاصب بشوراند. گاهی فروتنانه از مردم یاری می خواهد و زمانی به آفاق نهیب می زند که از خواب گران بیدار شود و به پیکار با امپراطور عهدشکن همت گمارد. او گاهی نیز عوامل گوناگون طبیعت را به فریادرسی می خواند. آسمان و آفتاب و کوه و صخره و بیشه و گل و گیاه را مخاطب قرار می دهد و آنها را درباره رفتاری که این "راهن" با مردم فرانسه کرده است، به داوری فرامی خواند و به گونه ای با آنها سخن می گوید که گویی اشیا نیز از ستمی که بر مردم فرانسه رفته است، آگاهی دارد:

"ای آفتاب، ای صورت خدا،
گلهای وحشی رویده در مسیل،

"ای غارها، که در آنها توان شنید، پژواکها،
ای عطرهای زیر علفها،
ای تمشک رمنده و خودروی بیشه ها،

ای کوههای سر به فلک سوده سپید...
 ای صخره‌های کهنسال،
 ای پیر درخت بلوط، به جا مانده سالها...

ای بکر بیشه و ای چشمه تمیز،
 دریاچه زلال که نیلی کند تو را،
 آن سایه‌ای که روی تو گسترده بال خویش،

ای آب پاک، در سینهات عیان،
 رخشنده آسمان،
 ای روح وای ضمیر طبیعت،
 در حق این شقی، چونست داوری؟^{۳۲}

ناپلئون سوم بر سینه شنل امپراطوری خود پیکره‌هایی زرین از زنبوران عسل نصب کرده بود. ویکتور هوگو در دیوان "کیفرها" شعر بسیار زیبایی را به این تندیس‌ها اختصاص داده است. او، پس از آن که از هشدارهای خود به ملت فرانسه نتیجه‌ای نمی‌گیرد، در شعری با عنوان "شنل امپراطوری"، این زنبوران را به فریادرسی می‌خواند و از آنها می‌خواهد که به پا خیزند، به امپراطور حمله ور شوند و دمار از روزگار او برآورند:

"ای زنبوران عسل که کارت‌ان شادی است!
 و جز عطر گلها، که دم آسمان است،
 طعمه‌ای ندارید...
 ای زنبوران، که شیره گلها را می‌ربایید
 تا برای انسانها انگبین بسازید،
 ای نوشتندگان پاکدامن شبنم،
 که به سان عروسان

از سوستهای تپه‌ها دیدار می‌کنید،
 ای خواهران گلبرگهای لعل فام،
 ای دختران نور،
 از این شتل به پرواز درآید!
 و همچون جنگجویان به این مرد هجوم ببرید!
 ای کارگران گشاده دست،
 همتی به خرج دهید و به وظیفه خود عمل کنید!
 ای زرین بالان و ای خدنگان آتشین،
 چون گردباد به این بی‌شرم حمله‌ور شوید و به او بگویید:
 "ای ملعون! ما را چه می‌انگاری؟ ما زنبوران عسلیم!
 کندوی ما زینت بخش سر درب بناها است
 ما به محض آن که از تخم بیرون آمدیم،
 در آسمان لاجوردین به پرواز درمی‌آیم
 و بر روی گل‌های شکفته و لبان افلاطون می‌نشینیم.^{۳۳}
 کسی که زاده لجن است، باید به دامن آن برگردد.
 برو، تیر^{۳۴} را در کنام او
 و شارل نهم^{۳۵} را بر روی ایوانش پیدا کن.
 بر سینه شتل تو، نه زنبوران عسل ایمت،^{۳۶}
 که انبوه حشرات مون فاکن^{۳۷} را باید بنشانند"
 ای زنبوران عسل، با هم به او هجوم ببرید
 و با این رفتار، ملت را که از ترس می‌لرزد، شرمنده سازید.
 این فریبکار ناپاک را کور کنید!
 آرام نگیرید و دست از سر او برندارید
 تا آن که او به همت زنبوران رانده شود
 زیرا انسان‌ها از او بیمناکند!^{۳۸}

واقعا به نظر هوگو، شرم آورترین داغ ننگی که امپراطور بر پیشانی دارد،
 اقدام او به کشتار کودکان معصوم است. مهر بی‌پایان هوگو نسبت به کودکان و

تصاویری که از احساس لطیف و روح ظریف آنان در آثار منظوم و منثور خود به دست داده است، در آثار دیگر نویسندگان و شعرای فرانسوی همتایی ندارد. او هنگامی که از دنیای کودک سخن می گوید، گویی در آن دنیا زندگی می کند. او که از بیست و دو سالگی صاحب فرزند شده است، با این جهان پراسرار آشنایی دارد. با نگاه تیزبین، لطافت احساسات، شیرینی کلمات و زیبایی حرکات آنان را درمی یابد و با قلم سحر آفرین خود به توصیف آنها می پردازد. او همچنین رنجها و محرومیت های زندگی این "فرشتگان" بی بال را، که در سنین پایین، توسط سوداگران پول پرست، از بام تا شام، در کارگاهها به کار وادار می شوند، مشاهده می کند و این صحنه های دل آزار را با سوزناکترین تعابیر به تصویر می کشد. او صحنه های پر مشقت کار کودکان را در یکی از اشعار خود که در سال ۱۸۵۲ سروده است، با مهارت شگفت آوری توصیف می کند. چند بیت از آغاز این شعر را نقل می کنیم:

"این کودکان که هیچ کدام لبخندی بر لب ندارد،
این موجودات لطیف که تب نحیفشان کرده است،
این دخترکان هشت ساله که تنها راه می سپرند،
به کجا می روند؟

آنان می روند تا پانزده ساعت در زیر غلطک ها کار کنند..." ۳۹

ویکتور هوگو با این زمینه فکری درباره کودکان، جریان قتل پسر بیچئه هفت ساله ای را که در چهارم دسامبر ۱۸۵۱ در بحبوحه درگیری های کودتا مورد اصابت گلوله سربازان لوئی ناپلئون قرار گرفته است، در یک شعر تأثرآور با عنوان "خاطره شب چهارم" توضیح می دهد و این واقعه را ننگین ترین آدمکشی توسط امپراطور تلقی می کند:

"دو گلوله به سر کودک اصابت کرده بود.
 خانه، پاکیزه، محقر، آرام و احترام‌انگیز بود...
 مادر بزرگ پیری در گوشه‌ای اشک می‌ریخت.
 ما، در حالی که ساکت بودیم، لباسهای کودک را درآوردیم.
 دهان بی‌روح او بازمانده و مرگ، نگاه رمنده او را در برگرفته بود،
 به نظر می‌رسید که بازوان آویزان او تکیه گاهی می‌جویند.
 او در جیب خود فرفره‌ای از چوب شمشاد داشت.
 در شکاف زخم‌های او انگشتی جای می‌گرفت...
 حجمه او مانند چوبی که آن را شکاف داده باشند، دهان باز کرده بود...
 هنگامی که کارکنند لباس او تمام شد،
 مادر بزرگ او را روی زانوان گرفت و گفت:
 او چقدر رنگ پریده است! چراغ را نزدیک بیاورید.
 - خدایا! موهای او به شقیقه‌اش چسبیده است.
 شب شومی بود، صدای شلیک گلوله به گوش می‌رسید،
 در کوچه، کودکان دیگری را به خاک و خون می‌کشیدند.
 دوستان گفتند: باید کودک را به خاک بسپاریم.
 پارچه سفیدی را از گنجه برداشتیم.
 در این هنگام، مادر بزرگ کودک را نزدیک بخاری برد،
 گویی می‌خواست اعضای افسرده بدن او را گرم کند.
 دریغ! مرگ هر چه را با دستهای خود لمس کند،
 دیگر در آتش این دنیا گرم نمی‌شود...
 مادر بزرگ خم شد، جورابهای کودک را درآورد
 و پاهای او را در دستهای نحیف خود گرفت و فریاد کشید...
 - آقا، او هنوز هشت سالش نشده بود!
 او به مدرسه می‌رفت و معلمانش از او راضی بودند.
 هر وقت می‌خواستم نامه‌ای بنویسم،
 او بود که آن را می‌نوشت.
 آه، خدای من! حالا دیگر کودکان را می‌کشند؟...

او امروز صبح در جلوی پنجره بازی می‌کرد...
 آنان هنگامی که کودک از کوچه می‌گذشت، بر روی او آتش گشوده‌اند...
 اگر آقای ناپلئون، به جای کودکم مرا می‌کشت،
 چیزی از او کم نمی‌شد.
 باید به من بگویند چرا او را کشتند.
 کودک که "زنده باد جمهوری" نگفته بود.

ما، کلاه در دست و مهر سکوت بر لب ایستاده بودیم،
 و در برابر این ماتم تسلی ناپذیر لرزه بر اندام داشتیم.
 او را مورد خطاب قرار داده و گفتم:
 مادر، شما که از سیاست چیزی نمی‌دانید.
 آقای ناپلئون ۵۰ - این نام واقعی او است -
 شاهزاده زبون و بدبختی است.
 او کاخها را دوست دارد.

او باید اسبان، نوکران و پول برای قمار داشته باشد.
 او باید میز، تختخواب و شکار خود را داشته باشد...
 آرزوی او این است که سن کلود^{۵۱} را در تابستان پر از گل ببیند،
 زیرا، در آن جا استانداران و شهرداران برای تحسین او خواهند آمد،
 برای همین است که باید مادر بزرگها با انگشتان نحیف خود
 که زمان را به لرزه درمی‌آورد،
 کفن کودکان هفت ساله را بدوزند^{۵۲}

ویکتو هوگو این رخداد را در کتاب "تاریخ یک جنایت" نیز

نقل کرده‌است.

فوران خشم و نفرت هوگو با گذشت زمان اندکی فرو می‌نشیند. اما او،
 در حالی که در تبعید به سر می‌برد، نمی‌تواند سبب این جلای وطن را از یاد ببرد.
 اخباری که هر روز از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشورش به او می‌رسد، آتش کینه

او را نسبت به امپراطور شعله‌ور نگاه می‌دارد. همان گونه که گفته شد، سالهای دوری از فرانسه، از لحاظ آفرینش آثار ادبی برای هوگو بسیار مغتنم و پربار است، زیرا او بیشتر شاهکارهای خود را در این دوران نوزده ساله که دوران پختگی او است، می‌آفریند. او، دیگر با زندگی در تبعید خو گرفته است، اما هرگز نمی‌تواند کشور و ملت خود را به فراموشی بسپارد. او همواره آرزوی بازگشت به میهن را در دل خویش می‌پروراند، اما نمی‌خواهد تا زمانی که آزادی به فرانسه بازنگشته است، به وطن بازگردد، زیرا زندگی در تبعید را بر زندگی در زیر لوای امپراطور ترجیح می‌دهد. به همین سبب، در سال ۱۸۵۹ عفو عمومی ناپلئون سوّم را به باد استهزا می‌گیرد و می‌گوید: "من هنگامی خواهم برگشت که آزادی برگردد" ۵۳

ناپلئون سوّم که همچون عمّ خود، ناپلئون اوّل، بلندپرواز و جاه‌طلب بود، جنگهای بسیاری را با کشورهای دیگر به راه انداخت. حتی به چین و مکزیک نیز لشکرکشی کرد. او مانند عموی خود رؤیای سروری بر کشورهای اروپایی را در سر داشت، با همین زمینه فکری و بدون ارزیابی توان خود به آلمان اعلان جنگ داد ولی در این جنگ شکست خورد و در اوّل سپتامبر ۱۸۷۰ از قدرت کناره گیری کرد. سه روز بعد از کناره گیری او، یعنی در چهارم سپتامبر، در فرانسه اعلام جمهوری شد. هوگو با شنیدن این خبر در پنجم سپتامبر به فرانسه بازگشت.

در روز ورود او به پاریس استقبال بسیار باشکوهی از وی به عمل آمد. ویکتور هوگو در اکتبر همان سال دیوان "کیفرها" را برای نخستین بار به چاپ رسانید. انتشار این کتاب موفقیت چشمگیری را برای شاعر به ارمغان آورد، به طوری که به زودی نسخه‌های آن نایاب شد.

هوگو پس از بازگشت به فرانسه، پانزده سال دیگر زندگی کرد. در سال ۱۸۸۲ فرانسه هشتادمین زاد روز او را جشن گرفت. او در این مدت لحظه‌ای از نوشتن بازنایستاد و آثار ارزشمند دیگری را به جهان ادبیات تقدیم کرد. او در سال ۱۸۸۵ در هشتاد و سه سالگی دیده از جهان فرو بست. در مراسم تشییع جنازه او خیل عظیمی از مردم پاریس حضور داشتند و از تمام کشورهای اروپایی نیز هیأت‌های نمایندگی در آن شرکت کرده بودند. جسد او در پانتئون^{۵۴} به خاک سپرده شد.

یادداشت‌ها

۱- ناپلئون سوم یا لوئی ناپلئون (۱۸۷۳ - ۱۸۰۸) برادرزاده ناپلئون اول، پس از انقلاب سال ۱۸۴۸ فرانسه که به سقوط رژیم پادشاهی لوئی فیلیپ منجر شد، از سوی ملت فرانسه به عنوان رئیس جمهور این کشور انتخاب گردید. او پس از سه سال، در دوم دسامبر ۱۸۵۱، علی‌رغم سوگندی که در جهت وفاداری به جمهوریت یاد کرده بود، کودتا کرد، خود را امپراتور فرانسه خواند و از سال ۱۸۵۲ امپراطوری دوم فرانسه را تشکیل داد که تا سال ۱۸۷۰ دوام یافت.

2- "*Le siècle de Victor Hugo*"

3- *Madame de staël*

4- *Cromwell*

۵- اگر چه مکتب رمانتیسیم در قلمرو ادبیات، در سال ۱۸۴۳ با شکست نمایشنامه بورگراوا "*Les Burgraves*"، نوشته ویکتور هوگو رو به زوال گذاشت و از سال ۱۸۵۰ رئالیسم جای آن را گرفت و مکاتب ادبی دیگری نیز پس از آن ظهور نمود، اما هوگو تا پایان عمر وابستگی و دلبستگی خود را به مکتب رمانتیسیم حفظ کرد.

6- "*Fonction du poète*"

۷- کلمه "کوخ" را معادل کلمه فرانسوی "*La Chaumière*"، که به معنای کلبه کاهگلی است، گرفته‌ایم تا با کلمه "کاخ" هماهنگی داشته باشد.

8- *Victor Hugo, 1972, Les Rayons et les Ombres, Paris, éd. du Seuil, Poésie, V.1, pp.421-422.*

9- *Les Voix Intérieures*

- 10- Victor Hugo, *Ibid.*, (1972), Paris, éd. du Seuil, Poésie, V.2, pp. 368, 369.
- ۱۱- پادشاه فرانسه که در سال ۱۸۳۰ پس از سقوط شارل دهم، به سلطنت رسید و در سال ۱۸۴۸ پس از پیروزی انقلاب از قدرت برکنار شد.
- 12- Le Roi s'amuse.
- 13- Marion Delorme.
- ۱۴- پادشاه فرانسه از سال ۱۸۲۴ تا ۱۸۳۰.
- 15- *Les Saint - Simoniens.*
- 16- *Lamennais.*
- 17- *Barbier.*
- 18- *Georges Sand.*
- ۱۹- هوگو دوران جوانی خود را در رمان "بینوایان" در شخصیت ماریوس، این جوان انقلابی تنگدست، مجسم می‌کند.
- 20- Victor Hugo (1963), Les Misérables, Paris, éd. Garnier Frères, P.3.
- 21- Victor Hugo, Les Rayons et les Ombres, P. 448.
- 22- Le Dernier jour d'un Condamné
- 23- Claude Gueux.
- 24- *Myriel.*
- 25- P.Savey Casard, (1956), Le Crime et la Peine dans l'oeuvre de Victor Hogo, Paris, éd. P.U.F., P.34
- 26- Histoire d'un Crime

27- Victor Hugo (1987), *Ibid.*, paris, éd. Robert Laffon, P.155.

28- *Ibid.*, P.247.

29- *Ibid.*, PP.258,259.

۳۰- کاخ الیزه (*Elysée*) در سال ۱۷۱۸ در پاریس ساخته شد. توطئه کودتای ۱۸۵۱ ناپلئون سوم در این مکان طرح‌ریزی گردید. این کاخ از سال ۱۸۷۸ به عنوان محل استقرار رؤسای جمهور فرانسه تعیین شد (نقل با تلخیص از "Grand Larousse")

۳۱- سکه طلا.

32- Histoire d'un Crime, pp. 439,440.

33- *Napoléon le Petit*.

34- *Napoléon le Grand*.

35- Histoire d'un Crime, P.330.

36- Victor Hugo, (1987), Napoléon le Petit, Paris, éd. Robert Laffon, P.8.

۳۷- *Champ-de-Mars*: منطقه وسیعی در پاریس که سابقاً به مانورهای نظامی و رژه اختصاص داشت.

۳۸- منظور هوگو "گیوتین" است.

39- Napoléon le Petit, PP. 78, 79.

40- Les Châtiments.

41- Victor Hugo, (1972), Les Châtiments, Paris, éd. du Seuil, Poésie 1, P.486.

42- *Ibid.*, P. 514.

۴۳- طبق اساطیر یونان باستان، زنبوران عسل ایمت (*Hymette*) که کوهی در جنوب شرقی آتن است، بر روی لبان افلاطون نشسته‌اند و این فیلسوف بزرگ حلاوت کلام خود را مدیون آنها است. (نقل با تلخیص از "*Grand Larousse*")

۴۴- *Tibère* دومین امپراتور روم، که در سال ۴۲ پیش از میلاد زاده شده و در سال ۳۷ پس از میلاد جان سپرد. او فردی بدگمان و خونخوار بود. (نقل با تلخیص از "*Petit Larousse*")

۴۵- پادشاه فرانسه از سال ۱۵۶۰ تا سال ۱۵۷۶ او در سال ۱۵۷۲ به تحریک مادرش و خاندان گیز (*Guises*) فرمان قتل عام پروتستانهای فرانسه را صادر کرد. این قتل عام در پاریس با صدای ناقوس کلیسای سن ژرمن اگزروا (*Saint-Germain-L'Auxerrois*) آغاز شد. در این واقعه بسیاری از پیشوایان پروتستانها به قتل رسیدند. این قتل عام که به سن بارتلمی (*Saint-Barthélemy*) معروف است، آغازگر یک جنگ داخلی دیگر در فرانسه شد (نقل از "*Petit Larousse*").

۴۶- *Hymette* همان گونه که گفته شد، کوهی در یونان است که در جنوب شرقی آتن قرار دارد. بلندی آن ۱۴۲۵ متر است. این کوه به سبب عسل بسیار مرغوب و معادن سنگ مرمر آن معروف بوده است. (نقل با تلخیص از "*Grand Larousse*")

۴۷- مون فوکن (*Montfaucon*) محلی که سابقاً در شمال شرقی پاریس قرار داشت. در این محل، در بالای تپه‌ای، چوبه‌داری نصب شده بود. این چوبه‌دار از شانزده پایه که بلندی آنها از ۸ تا ۱۰ متر متفاوت بود و تیرکهای چوبی آنها را به هم وصل می‌کرد، تشکیل شده بود. از این تیرک‌ها

زنجیرهایی آویزان بود که محکومان به شکنجه را از آنها می‌آویختند. در این مکان گودالی نیز وجود داشت که اجساد کشته شدگان را در آن می‌انداختند. (نقل با تلخیص از "Grand Larousse"). در این گودال کثیف و وحشتناک حشرات و مگسانی جمع می‌شد. ویکتور هوگو شنل امپراطور را، نه محلی درخور جهت استقرار زنبوران عسل "ایمت"، بلکه جایی مناسب برای نشستن حشرات "مون‌فوکن" می‌داند.

48- Les Châtiments, P. 562.

49- Victor Hugo, (1972), Les Contemplations, Paris, éd, du Seuil, Poésie, V.1, p.672.

۵۰- به کار بردن عبارت "آقای ناپلئون" به جای "امپراطور ناپلئون" اهانت بزرگی به ناپلئون سوّم تلقی می‌شد.

۵۱- Saint-Cloud قلعه معروفی در پاریس که بعدها به کاخ تبدیل شد. در این مکان در سال ۱۸۰۴، امپراطوری ناپلئون اول و در سال ۱۸۵۲، امپراطوری ناپلئون سوّم اعلام شد. (نقل با تلخیص از "Grand Larousse").

52- Les Châtiments, Poésie, v.1, pp. 513, 514.

53- Ph. Van Tiéghem, Dictionnaire de V. Hugo, Paris, éd. Larousse, P.33.

۵۴- Panthéon ساختمان عظیمی که از سال ۱۷۶۴ تا ۱۷۸۰ به عنوان کلیسا ساخته شد، اما پس از انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹)، به عنوان مدفن مشاهیر این کشور مورد استفاده قرار گرفت و سپس دوباره به کلیسا تبدیل شد. از زمان استقرار جمهوری سوّم، و از تاریخ به خاک سپاری ویکتور هوگو، این بنا مجدداً به صورت مقبره درآمد. (Petit Larousse)

BIBLIOGRAPHIE

- Hugo, Victor, (1972), Les Rayons et les Ombres, éd. du Seuil, Poésie, V.1, Paris.*
- Hugo, Victor, (1972), Les Voix Intérieures, éd. du Seuil, Poésie, V. 2. Paris.*
- Hugo, Victor, (1963), Les Misérables, éd. Garnier Frères, Paris.*
- Hugo, Victor, (1987), L'Histoire d'un Crime, éd. Robert Laffon, Paris.*
- Hugo, Victor, (1987), Napoléon le Petit, éd. Robert Laffon, Paris.*
- Hugo, Victor, (1972), Les Châtiments, éd. du Seuil, Poésie, V. 1, Paris.*
- Hugo, Victor, (1972), Les Contemplations, éd. du Seuil, Poésie, V. 1. Paris.*
- Savey Casard, P. (1956), Le Crime et la Peine dans l'oeuvre de Victor Hugo, éd. P.U.F., Paris.*
- Van Tiéghem, Ph. Dictionnaire de V. Hugo, éd. Larousse, Paris.*
- Petit Larousse.*
- Grand Larousse.*